

## فمینیسم

### چکیده

فمینیسم نهضتی است برای مطالبات حقوقی زنان که در اواخر قرن 19 میلادی و در پی اعتراض به برخی نابرابریهای اجتماعی شکل گرفت و براساس يك سری انگاره های مشخص اعتقادی، به تجزیه و تحلیل این نابرابری ها پرداخت و راهبردهای متفاوت با دیدگاه های مختلفی ارائه داد. به علت وابستگی دیدگاه ها و گرایشات فمینیستی به مکتهای فلسفی و سیاسی غرب، نحله های متفاوتی از فمینیسم به وجود آمد که هر کدام با منظری خاص و جداگانه به مسائل حقوقی زنان مینگرند. فمینیسم های رادیکال، مارکسیست، سوسیالیست، لیبرال، فرامدرن و اسلامی، از مهمترین گرایشات فمینیستی هستند. در این تحقیق سعی بر آن است تا انواع نگرشهای موجد در خصوص فمینیسم مورد بررسی قرار گیرد .

### مقدمه (فمینیسم چیست)<sup>1</sup>

فمینیسم، جنبشی سازمان یافته برای دست یابی به حقوق زنان و ایدئولوژی ایی برای دگرگونی جامعه است؛ که هدف آن، صرفاً تحقق برابری اجتماعی زنان نیست، بلکه رؤیای دفع انواع تبعیض و ستم نژادی را در سر میپوراند.

همه گرایش هایی که زیر چتر گسترده این جنبش گرد آمده اند، در این باورند که زنان با بیعدالتی و نابرابری روبه رو شده اند؛ اما درباره علل ستم بر آنان، تحلیل های مختلفی ارائه میدهند و بر همین پایه، راهبردهای متفاوتی نیز پیشنهاد میکنند.

نخستین بار، واژه فمینیسم (Feminisme) در يك متن پزشکی به زبان فرانسه، برای تشریح گونه ای وقفه در رشد اندام ها و خصایص جنسی بیماران مردی به کار رفت که تصور میشد از خصوصیات زنانه یافتن بدن خود در رنج بود. سپس الکساندر دوما، نویسنده فرانسوی، این واژه را در جزوه ای با عنوان «مرد و زن»، درباره زناى محصنه و زنانی به کاربرد که به گونه ای ظاهراً مردانه رفتار میکردند.

فمینیسم به عنوان يك اصطلاح سیاسی، از سال 1837 م. وارد فرهنگ فرانسه شد. این واژه هر چند در ارائه چهره ای کلی و منهای مشخصه های يك مکتب سیاسی - اجتماعی، واژه ای گویا است؛ اما با دارا بودن این کلیت مفهومی، از مؤلفه ها و شناسه های معرفی يك تفکر خاص، تهی می باشد. برای فهم معنای خاص اراده شده از فمینیسم، به پسوند آن نیاز است و این پسوندها هستند که تعیین کننده نوع گسترش، مشخصه ها و اهداف خاص آن می باشند و بدین ترتیب است که مثلاً فمینیسم رادیکال از فمینیسم سوسیالیست متمایز میگردد.

در مباحث آکادمیک، فمینیسم به معنای اعم، شامل هر گونه مطالبات حقوقی و اجتماعی زنان است؛ اما آن چه امروز به عنوان فمینیسم مطرح میشود، فمینیسم به معنای اخص است که جنبشی کاملاً سیاسی - ایدئولوژیکی و حمایت شده از کانون های خاص در جهان است.

بهر آن است که بگوییم فمینیسم قبل از آن که يك مکتب و ایدئولوژی مستقل باشد، يك وجه اجتماعی برای احقاق حقوق زن مظلوم در اروپا و غرب است.

در دهه 1840 م.، جنبش حقوق زنان در ایالات متحده ظهور کرد و به فعالیت در جهت تبیین جایگاه زن در جامعه آمریکا پرداخت. دستاورد مهم این فعالیت ها، اعلامیه «احساسات» است که خواهان رعایت اصول آزادی و برابری در مورد زنان بود.

قبل از ظهور جنبش های مدافع حقوق زنان، نویسندگان زن درباره نابرابری ها و بی عدالتی های اجتماعی علیه زنان، مطالبی نوشته بودند. در واقع، آغازگر این گونه جنبش ها و منشأ پیدایش نهضت فمینیسم، همین نویسندگان بودند که با تحولات فکری و فرهنگی، زمینه خیزش زنان جهت احقاق مطالبات خود را فراهم نمودند. به عنوان نمونه، مکتوان به خانم مری ولستن کرافت، نویسنده «احقاق حقوق زنان» و سیمون دو بووار، نویسنده «جنس دوم» اشاره نمود.

در يك جمع بندی کلی از تعریف فمینیسم، مکتوان گفت جنبش های فعالی از حقوق زنان، چه در جهان غرب و چه در کشورهای اسلامی، در اعتراض به برخی نابرابری های اجتماعی شکل گرفتند؛ اما با گذشت زمان، به جریانی فرهنگی تبدیل شدند که بر اساس انگاره های مشخص اعتقادی، به تحلیل نابرابری های زنان و آرمان های زنانه پرداختند. امروزه، واژه فمینیسم به دفاع از حقوق زنان بر اساس آرمان برابری طلبی اطلاق می شود.

## علل پیدایش فمینیسم<sup>2</sup>

شناخت فمینیسم، به عنوان مکتبی که دفاع از حقوق زنانی را به همراه خود یدک می کشد، نیاز به بحث تاریخی و اجتماعی در فرهنگ و تاریخ غرب دارد که این نوشتار گنجایش آن را ندارد؛ اما برای بررسی علل پیدایش فمینیسم، ناچاریم مقوله زن و حقوق او را از منظر تاریخی، به طور خلاصه بیان کنیم.

در روم باستان، زنان از حقوق اجتماعی برخوردار نبودند و از ارث محروم بودند. پس از مرگ شوهر، زن مانند سایر اشیاء، به ورثه منتقل می شد. رومیان با آنکه در قوانین و حقوق، پیشرفت کرده بودند؛ اما افکار عامه نسبت به زنان، متمایل به خشونت و سختگیری بود.

در دموکراسی آتن، زنان با بردگان و ولگردها برابر بودند و حق رأی و مالکیت اقتصادی نداشتند؛ به گونه ای که به زنان اجازه خرید و فروش در اشیاء گرانتر از بیست من جو نمی دادند.

با سقوط امپراطوری روم، فضای اجتماعی به تدریج تحت تأثیر آموزه های مسیحیت، تلطیف شد. قرون وسطی، دوران راحت باش برای زن اروپای قدیم بود. در قرنهای ششم و هفتم میلادی که با گسترش تعالیم مسیحیت همراه بود، زنان حتی در دیرها و کلیساها به اندازه مردان سهم داشتند و به ریاست برخی دیرها هم نائل می شدند. در واقع، مکتوان گفت مسیحیت نگاهی کرامت گونه به زن داشت؛ به طوری که توانست نگاه جاهلیت قبل از مسیحیت را نسبت به زن تغییر دهد؛ چون این دین بر پایه زنی بزرگ به نام مریم علیه السلام بنا نهاده شده بود. این، دلیلی محکم است بر رد نظریه ای که فمینیسم را زاینده آموزه های مسیحیت میداند.

در قرنهای دهم و یازدهم میلادی، زنان آرام آرام وارد مسائل سیاسی، حکومتی و قضایی شدند. این دوره، مقارن بود با ورود و نفوذ اسلام به اروپا که ره آورد بزرگ این نفوذ، افزایش حرمت حقوق زن در جامعه و فرهنگ اروپا می باشد.

در سده های سیزدهم و چهاردهم میلادی، ساختار اقتصادی و اجتماعی اروپا متحول شد و تضییقات حقوقی زنان و کاهش حرمت و کرامت زن اروپایی شکل گرفت. بیشترین دوران تهاجم به کرامت زن و حقوق مادی و معنوی

---

2 - چيستی فمینیسم (درآمدی بر نظریه ی فمینیستی) کریس بیسلی، ترجمه

فرآیند این تحولات، سبب خیزش زنان بود که خواستار اعاده حیثیت و شرافت و حقوق تزییع شده خود بودند و این، سر آغازی شد برای پیدایش فمینیسم در غرب. نهضت فمینیسم شکل گرفت تا بیان کند که زن در دنیای مدرن امروزی به بن بست رسیده است و برای رهایی او از این بن بست باید چاره ای اندیشید. زن غربی نیز فمینیسم را یگانه حامی حقوق و کرامت از دست رفته خود پنداشته، آن را نقدِ قوانین ناعادلانه، ساختار قدرت، فرهنگ، ارزشها و سنت های مردسالارانه جامعه می داند. سیر تاریخی پیدایش فمینیسم را می توان به دو بخش اساسی موسوم به موجهای دوگانه تقسیم کرد. موج اول فمینیسم، اشاره به جنبشهای فمینیستی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی داشت و محور فعالیت های آنها کسب حقوق مساوی برای زنان، به ویژه حق رأی، بود. موج دوم در اواخر دهه 60 و تمام دهه 70 قرن بیستم میلادی، اعتراض مجددی است به عدم تساوی زنان. این دو موج فمینیستی مدعی اند که حوزه ای هستند با اندیشه ها، تاریخچه و کارکردهای خاص خود؛ اما در عمل ما بین این اندیشه ها و کارکردها هیچ وحدتی وجود ندارد

### مکتبهای فمینیستی<sup>3</sup>

#### 1- فمینیسم لیبرال:

بنابراین مکتب، برای احقاق حقوق زنان، باید در چارچوب حکومت های لیبرالی مبارزه کرد. بر اساس این دیدگاه، حکومت بر درستی بنا شده، اما حقوق و امتیازاتی که اعطا می کند باید به زنان همه تعمیم یابد. اعتقاد پیروان این مکتب این است که نقش های جنسیتی و پیش داوری های تبعیض آمیز، باورهای پذیرفته شده درباره تفاوت های طبیعی در جنس و روابط اجتماعی است که سر نوشت متفاوتی برای زن و مرد رقم می زند. در نتیجه، لیبرال ها مخالف نقش های کلیشه ای در خانواده و جامعه هستند. لیبرال ها اصل را بر آزادی عملکردها، لذت جویی و رضایت خود محورانه افراد قرار داده اند و نسبت به نقش مادری و همسری در خانواده های سنتی، از آن رو که محدود کننده تمایلات افراد خانواده است، بدبین هستند. از نظر آنان می توان با اصلاح قوانین و ساختار سیاسی و اجتماعی، جامعه ای با اهداف تساوی طلبانه ساخت. آرمان آنها تحقق جامعه ای دو جنسیتی است؛ جامعه ای که اعضای آن از نظر جنس مذکر یا مؤنث هستند، اما ویژگی های زنانه یا مردانه با اختلافات فاحش نشان نمی دهند. اینان معتقدند از راه تغییر قوانین و ایجاد فرصت های بیش تر آموزشی و اقتصادی و ورود زنان به حیطه امور اجتماعی، می توان به این آرمان دست یافت.

---

3 - تاریخ فمینیسم ، میشل ریو - سارسه ، مترجم عبدالوهاب احمدی

## 2- فمینیسم مارکسیست:

محور اصلی توجه فمینیست های مارکسیست، توجه به نقش اختلافات طبقاتی و تحول ابزار تولید در وقوع تحولات فرهنگی و اجتماعی است. این فمینیسم حاصل تلاش زنانی است که مارکسیسم را گسترش دادند تا از عهده توضیحی قابل قبول برای فرودستی و بهره کشی از زنان در جوامع سرمایه داری برآیند؛ هر چند که خود معترفند نظریه مارکسیم در شکل اولیه خود، قادر به توضیح قابل قبولی در این خصوصی نیست؛ زیرا حتی خود مارکس به جایگاه زنان در جامعه سرمایه داری توجهی نداشت و اخلاقیات، عدالت و تساوی حقوق در نظر او مردود بود و تنها هدف وی رسیدن به توضیحی علمی برای بهره کشی نظام سرمایه داری از طبقه کارگر به قصد سرنگون کردن این نظام بود.

به نظر مارکس، در جوامع اولیه بشری، از ساختار خانوادگی کنونی خبری نبود و مردم به صورت شبکه های گسترده خویشاوندی به هم پیوند میخوردند. با پیدایش مالکیت خصوصی و جایگزینی اقتصاد شبانی و کشاورزی، شکست تاریخی جنس زن رقم خورد. مردان مدعی مالکیت ابزار تولید شدند و نیاز به نیروی کار آنان را واداشت تا همسران و فرزندان را به اطاعت خود وادارند. تفکرات مارکسیستی، اطاعت جنس زن از مرد را ریشه دار در مسائل اقتصادی میداند و توجهی به ماهیت زیست شناختی زنان ندارد.

بعد از مارکس، انگلس دست به نوآوری در دیدگاه ها و ایدئولوژی مکتب مارکسیسم زد؛ تا نظریه ای ارائه دهد که نسبت به حقوق زنان موّجه باشد. در دیدگاه کلی مارکس و انگلس تفاوت چندانی نمی بینیم. به نظر آنان، خانواده اولین نهاد اجتماعی است که تقسیم کار نابرابر در آن صورت می پذیرد و باید نابود گردد. مارکس میگوید: «خانواده برای رفع نیازهای نظام سرمایه داری و مشخصاً به دلیل خواست مردان برای انتقال میراث خود به وارثان مشروع شکل گرفت.»

بنا بر نظر فمینیست های مارکسیست، تحولات اقتصادی منشأ فرودستی زنان و انقلاب صنعتی و نفی سرمایه داری عامل رهایی زنانی از وضعیت کنونی می باشد.

## 3- فمینیست رادیکال:

فمینیست رادیکال، جنبشی انقلابی برای رهایی زنان است. هواداران این جنبش معتقدند که هیچ حوزه ای از جامعه نیست که مردان در آن دخالت نداشته باشند. در نتیجه، در هر جنبه ای از زندگی زنان که اکنون طبیعی شمرده می شود، باید تردید کرد و به دنبال راه هایی تازه برای جریان امور بود. هسته مرکزی عقاید فمینیست رادیکال این است که نابرابری های جنسیتی محصول یک نظام مقتدر و مرد سالار و مهم ترین شکل نابرابری اجتماعی است.

سیمون دوبوار، از شخصیت های مشهور رادیکال، می گوید: هیچ انسانی زن یا مرد متولد نمی شود، بلکه هویت زنانه یا مردانه را در طول حیات خود کسب میکند. تفاوت های فیزیولوژیک تنها زن و مرد را از لحاظ زیست شناختی متمایز میکند و تفاوت های ذهنی و روحی و اختلافات در نگرشها و استعدادها، تماماً محصول روابط اجتماعی و تاریخی است. بر این اساس، به علت این که طبیعت ثابت بشری وجود ندارد، تقسیم وظایف به زنانه و مردانه، خطاست.

رادیکال فمینیستها علت فرودستی زنان را طبیعت پرخاشگرانه مردان میدانند و معتقدند مردان از این خصوصیت برای کنترل زنان بهره میگیرند. مری دیلی گزارش مستندی از فجایعی که در آن مردان از پرخاشگری برای مهار زنان سود جسته اند، را ارائه میدهد. او با اشاره به رسم سوتی در هند، بستن پای نوزادان دختر در چین، ختنه دختران

این گروه فمینیستی معتقدند که نابرابری زنان ریشه های عمیقی در فرهنگ ها و ذهنیت ها دارد و انقلاب در قوانین تا زمانی که در درون فرهنگ موجود انجام شود، تنها مرحمی بر زخم های عمیق جنس مؤنث است. اینان زنان را به خلق هویت تازه ای برای خود ترغیب می کنند که استوار بر پایه زنانگی حقیقی باشد و آنان را به بزرگداشت شکل تازه ای از خلاقیت زنانه فرا می خوانند که به خواهری و هویت خویش تکیه کنند. آنان دو جنسیتی بودن را مردود می دانند؛ چون معتقدند با ارزش ترین خصلت ها همان ویژگی هایی است که به زنان اختصاص دارد. از نگاه آنان، زنان باید جدا از مردان زندگی کنند؛ چون حتی در صمیمانه ترین روابط میان زن و مرد، سلطه مردانه وجود دارد. «نیروی مذکر از طریق تداوم بخشیدن به نهادهایی چون پرورش کودک، کار خانگی، عشق و ازدواج و اعمال جنسی، تحکیم می یابد.»

شولامیت فایرستون عامل فرودستی زنان در طول تاریخ را مسائل بیولوژیکی زنان، یعنی وضعیت خاص زایمان، عادت ماهیانه، پرورش کودک و... می داند؛ اما می گوید: تکنولوژی جدید، با میسر ساختن لقاح بدون آمیزش، پرورش جنین خارج از رحم و بزرگ کردن بچه خارج از خانواده، زنان را آزاد خواهد کرد. در این روند، خانواده به عنوان واحدی برای تولید مثل و اقتصاد، از میان خواهد رفت و جامعه ای آزاد از نقش های مبتنی بر جنسیت شکوفا خواهد شد.

آرمان رادیکال فمینیست ها تحقق جامعه ای فاقد از جنسیت است، اما بسیاری از آنان پا را از این هم فراتر گذاشته و صفات ارزشمند را صفات ویژه زنان دانسته اند. لذا آرمان انسانی آنان، آرمان زن است؛ اما نه زنی که تحت سلطه نظام پدرسالارانه باشد. رادیکال ها برای رسیدن به این آرمان، تنها انقلاب جنس مونث علیه مذکر را مؤثر می داند. از این رو، مبارزه سیاسی سازماندهی شده علیه جنس مذکر، چه در حوزه عمومی (جامعه) و چه در حوزه خصوصی (خانواده)، را لازم می دانند؛ زیرا معتقدند است فرهنگ، دانش و درک ذهنی زنان همواره از سوی مردان انکار شده و علم مردانه برای مشروعیت بخشیدن به ایدئولوژی هایی که زن را حقیر و موظف به کار خانگی معرفی می کند به کار رفته است.

#### **4- فمینیسم سوسیالیستی:**

این گرایش تلفیقی از دو دیدگاه فمینیسم مارکسیسم و رادیکال است که معتقد است هم نظام جنسیتی پدر سالارانه و هم نظام سرمایه داری در ستم علیه زنان نقش ایفا می کنند. آنان جنسیت، نژاد، سن و ملیت را عامل ستم بر زنان و فقدان آزادی زنان را محصول کنترلی می دانند که قلمروهای عمومی و خصوصی بر آنان اعمال می شود. به اعتقاد این گروه، در تمامی جوامع، جنس مذکر بر جنس مونث رابطه ای سلطه آمیز برقرار کرده است؛ اما این رابطه در نظام سرمایه داری به شکل سرمایه داری پدرسالارانه درآمده که عمق ظلم به زنان را نشان می دهد.

آنان برای رهایی جنس زن، خواستار اصلاح نظام اقتصادی جامعه و حاکمیت سوسیالیسم و نیز اصلاح در ابعاد فرهنگی و روانکاوانه جامعه و رفع تقسیم کار جنسی در همه قلمروها هستند. از این رو، می توان گفت فمینیسم سوسیالیست، نظام اقتصادی و سلطه پدر سالارانه را عامل فرودستی زنان می داند و مبارزه طبقاتی و جنسیتی را راه حل وضعیت زنان.

## 5- فمینیسم فرامدرن (پست مدرنیسم):

از اواخر دهه 70 میلادی، گروهی از فمینیست ها به دفاع از خانواده، نقش مادری و تفاوت های طبیعی زن و مرد پرداختند و به اصلاح دیدگاه های قبلی خود اذعان نمودند.

آنان در این زمینه کتاب ها و مقالات فراوانی نوشتند که رنگ و بوی پشیمانی و تغییر در دیدگاه های فمینیستی از آنها به مشام میرسید. فمینیست هایی که قبلاً خانواده را بازداشتگاهی برای زنان می دانستند، آن را جزء از شکل های ارتباطی که در آن زنان میتوانند نیازهای عاطفی شان را برآورند، برشمردند.

الشتین در کتاب «مرد عمومی، زن خصوصی»، به تلاش فمینیست های رادیکال برای سیاسی کردن زندگی خصوصی حمله کرد و به دفاع از زندگی خصوصی و خانواده فرزند محور پرداخت و مادر بودن را فعالیتی غنی، چند رویه، پر زحمت و شادی آفرین دانست.

نسبی گرایی، شاخصه اصلی دیدگاه فرامدرن است. از دیدگاه آنان، هر مکتب فکری که مدعی درک واقعیت در وجهی یکسان شود، هم گمراه کننده است و هم فریبنده. آنان تلاش برای ایجاد یک مکتب فمینیستی خاص را رد می کنند؛ چون معتقدند روش زنان برای درک خویش چند گانه و متنوع است و هویت زن از طریق یک رشته عوامل ادراک می شود که بر یکدیگر تأثیر می گذارند، مثل سن، قد، طبقه، نژاد و فرهنگ، که هیچ تلاشی برای کشاندن این عوامل تحت یک ایدئولوژی واحد ممکن نخواهد بود.

در این دیدگاه، هر فرهنگی برای مشکلات جامعه خود پاسخ هایی بومی دارد که باید تنها در محدوده همان فرهنگ مورد ارزیابی قرار گیرد. لذا زنان در شرایط و مناطق مختلف، راه های متفاوتی برای مقابله با پدر سالاری بایستی بیابند. برخی از روشنفکران این گروه بر حفظ ویژگی های زنانگی تأکید دارند و معتقدند که زن، نیازمند خانواده و برخورداری از نعمت فرزند است.

پست مدرنیسم علت فرودستی زنان را وجود رفتارهایی میدانند که از بدو تولد میان دختر و پسر تفاوت ایجاد می کند. از این رو، جامعه مطلوب را جامعه ای میدانند دو جنسیتی که تشابه حقوق زن و مرد در آن تأمین شده باشد.

## 6- فمینیسم اسلامی:

فمینیسم اسلامی اصطلاحی است که در چند سال اخیر، به ادبیات دفاع از حقوق زنان راه یافته و در برخی کشورهای اسلامی بخشی از زنان را به خود جذب نموده است.

از اواخر قرن 19 میلادی، اندیشه های زن گرایانه غربی توسط آثار مکتوب نویسندگان مسلمان آشنا به غرب، به کشورهای اسلامی راه یافت. شاید کشور مصر اولین کشور اسلامی باشد که اندیشه های فمینیستی به آن راه یافته باشد. از مهم ترین آثار زن پژوهی این دوره می توان به کتاب «المرأة والمرأة الجديدة»، نوشته قاسم امین، اشاره کرد. وی سعی نمود بر اساس دیدگاه تجددگرایانه، به تفسیر و تأویل آموزه های دینی بپردازد؛

کاری که امروزه بسیاری از فمینیست های اسلامی به آن مشغولند؛ یعنی بخش مهمی از تلاش خود را صرف مبارزه درون دینی برای حاکمیت نگاه زن گرایانه می کند.

در ایران، اندیشه دفاع از حقوق زنان همزمان با مشروطه مطرح شد. در ابتدا، نویسندگان ضرورت بهداشت زنان را به عنوان اولویت و حقوق زنان را در رتبه بعدی مطرح کردند. پدیده فمینیسم اسلامی که خود را دارای مبانی تئوریک خاصی میدانند و بر اساس یک جهان بینی تعریف شده به تحلیل دین و آموزه های می پردازد، در ایران عمری کمتر از دو دهه دارد و به دو دلیل قوت گرفت: 1. بافت دینی و مذهبی جامعه که نگرشی خاص درباره زن دارد؛ 2. نظام حکومت دینی که به مقتضای آن حقوق اسلامی مانند حقوق جزایی، مدنی و سیاسی اعمال می گردد؛ که

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از ایرانیان مخالف نظام به غرب مهاجرت کردند. از میان آنان، عده ای سلطنت و عده ای مخالف حکومت دینی بودند. در دهه 60، تعدادی از گروه های چپ و مارکسیست به آنان ملحق شدند. در ابتدا، بیشتر فعالیت آنها مقابله سیاسی با انقلاب اسلامی بود؛ اما به مرور و به تبع تحلیلگران غرب، به این نتیجه رسیدند که باید راهکارهای فرهنگی بلند مدت را برای مقابله برگزینند. در این زمان، مسئله حقوق زن در دنیا، به ویژه ایران، اهمیت زیادی پیدا کرده بود. آنان حوزه مطالعات زنان را جذابتر دیدند و با این حربه، در صدد یافتن جای پای در جامعه اسلامی برآمدند. از آن سو، جهان غرب نیز برای مقابله با بنیاد گرایی اسلامی به این نتیجه رسیده بود که میبایست به متزلزل کردن نظام خانواده و طرح الگویی جدید از روابط زن و مرد پرداخت.

این گروه در ادامه فعالیت، آرام آرام به این نتیجه رسید که به علت گرایش های شدید مذهبی در ایران، هیچ تحولی بدون در نظر گرفتن مذهب نمیتواند به وقوع بپیوندد. لذا در جست و جوی نظریه ای که ویژگی های فمینیستی را در پوشش دینی توضیح دهد، به طرح فمینیسم اسلامی پرداختند. آنان فمینیسم اسلامی را حد واسطی میان دیدگاه اصول گرا و فمینیسم غربی میدانستند که میتوان توسط آن، به طرح شعارهای تند لائیک در جامعه اسلامی پرداخت.

در داخل ایران هم فمینیست هایی بودند که علاوه بر آشنایی با فرهنگ اسلامی، با فرهنگ غرب آشنا بودند. آنان به علت ضعف در باورهای دینی و اعتقادات مذهبی و گرایش به آموزهای فرهنگ غرب، به مرور دچار تضاد شدند و با بحران هویت مواجه گشتند. عده ای از آنان به انکار باورهای دینی پرداختند و با خرافای دانستن دین، مروج دیدگاههای ماتریالیستی شدند. عده ای دیگر که از باورهای محکم تری برخوردار بودند، قوانین مدنی و جزایی نظام اسلامی را مورد انتقاد قرار میدادند و برای خروج از بحران، تفسیر متون دینی را به گونه ای هماهنگ با فرهنگ جدید پیشنهاد کردند.

حاصل عملکرد فمینیست های داخل، مشابه فعالیت های فمینیست های خارج کشور بود؛ به طوری که میتوان گفت فمینیسم اسلامی محصول مشترك روشن فکران داخل کشور و مخالفان نظام اسلامی در خارج کشور است. برخی از تحلیل گران، از گروه سومی نیز به عنوان عناصر تشکیل دهنده فمینیسم اسلامی یاد میکنند که شامل زنان متدین و انقلابی، روشن فکران و دانشگاهیان و حوزویان میباشند. بیشتر آنان در حوزه عمل و اجرا با مسائل زنان آشنا شدند. از این رو، آنان کمتر از پایگاه تئوریک به تحلیل میپردازند.

بسیاری از آنان خود را فمینیست نمیانند، بلکه معتقدند باید برای تضمین و ادامه نقش رهبری اسلام، آن را با پیشرفت های زمانه هماهنگ ساخت. آنان از لحاظ گرایش های فکری، بیشتر متمایل به نظریه تشابه حقوق زن و مرد هستند. این افراد خود را تکلیف گرا و شریعت مدار میدانند و در بسیاری از مسائل به دنبال حکم فقهی میروند که با دیدگاه آنان سازگارتر است. آنان کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را که از مهمترین دستاوردهای فمینیسم قرن بیستم به شمار میرود - در کلیت خود، سندی مترقیانه میدانند که تنها در موارد جزئی، نیازمند اصلاح است. آنان اعتقاد محکمی به اسلام دارند، اما اعتقادشان از مرحله ذهنیت به يك برنامه راهبردی تبدیل نشده است. به همین دلیل، آنان در حوزه اندیشه و عمل، به يك تعارض دچار شده اند.

فمینیست اسلامی معتقد است برای مقابله با سکولار کردن جامعه و اسلام، میبایست به اسلامی کردن مجدد جامعه دست زد؛ چون خطر اصلی غرب برای جامعه اسلامی، فرهنگی است؛ نه سیاسی و اقتصادی. در این میان، زنان نقشی اساسی دارند؛ چون حاملان اصلی فرهنگ تلقی میشوند. از این رو، حجاب فقط نشانه حجب و حیا نیست؛ بلکه نماد دفاع از اسلام، حفاظت از کیان خانواده و هویت اسلامی جوامع مسلمان است.

فمینیست اسلامی در صدد حاضر نمودن زن در صحنه مسئولیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ارائه الگویی از زن است که ضمن حفظ حریم عفاف، مانند مردان حضوری فعال در عرصه مسئولیت های اجتماعی و سیاسی پیدا کند. این، آرمان و ایده آل طیف زنان مذهبی است؛ اما این که آیا واقعاً در عمل نیز بر این خط مشی رفتار کرده اند یا نه، را باید به دیده شك و تردید نگریست.

بیشتر فمینیست های اسلامی مباحث و نظریات خود را بر نسبت فرهنگی استوار می کنند؛ بدین معنا که هر جامعه ای برای حل مسائل و مشکلات خود، پاسخی بومی دارد که باید در قالب فضای فرهنگی خود مورد قضاوت قرار گیرد. از این لحاظ می توان گفت که فمینیست سهای اسلامی، تا حدودی متأثر از نظریات پست مدرنیسم است.

فمینیست های اسلامی داخل نیز در طرح دیدگاه های خود، به نوعی متأثر از جریات خارج هستند؛ به طوری که مانند پل ارتباطی میان گروه های فمینیستی خارج کشور با جامعه زنان داخل عمل می کنند.

فمینیست اسلامی، مرد سالاری را مسئله اساسی زنان در خانواده و اجتماع می داند؛ به سمت آرمان های تساوی طلبانه گام بر میدارند؛ به تفات های زن و مرد مسلمان در احکام اسلامی معترفند؛ مفاهیمی چون اومانیسم، سکولاریسم، حقوق بشر و تشابه زن و مرد را با تعبیر متداول جهان غرب تشریح میکنند و سعی دارند با ارائه برداشت های جدید از آیات قرآن، قرائتی از دین ارائه دهند که به الگوهای شناخته شده غرب نزدیک تر باشد.

فمینیسم جنبش فکری يك پارچه نیست. گرچه همه فمینیست ها لزوم درك فرو دستي زنان و رهايي آنان را قبول دارند بر سر علل این فرو دستي یا راه هاي رهايي توافقی کاملی وجود ندارد.

ما نظریه های فمینیستی را به چهار دسته تقسیم می کنیم: لیبرال/ اصلاح طلب، مارکسیست، رادیکال و سوسیالیست. هر چهار نگرش به علل ستم دیدگی زنان می پردازند و هر کدام برای چیرگی بر آن راه بردهایی پیشنهاد می کند. هر چهار نگرش معتقدند که زنان در جامعه بریتانیا سرکوب می شوند، اما در تعبیر علل این سرکوب و راهبردهای پیشنهادی خود برای چیرگی بر آن اختلاف نظر دارند. هدف لیبرال فمینیسم بر ملا کردن شکل های آشکار تبعیض علیه زنان در بریتانیا و پیکار برای اصلاحات قانونی و امثال آن به منظور رفع این تبعیض است. فمینیست های مارکسیست دلیل عمده ستم بر زنان را جلوگیری از ورود ایشان به عرصه عمومی تولید می دانند، و مبارزه زنان برای رهایی از جزئی جدایی ناپذیر از پیکار طبقه کارگر (پرولتاریا) برای سرنگونی سرمایه داری به حساب می آورند. برای رادیکال فمینیست کنترل مردان بر زنان (مرد سالاری) مسئله اصلی است و معتقدند که زنان برای رهایی خود از قید این کنترل راهی جز پیکار ندارند. فمینیست های سوسیالیست ستم بر زنان را علاوه بر سرمایه داری به مناسبات مرد سالارانه نسبت می دهند. این گروه مدعی است که پایان یافتن سرمایه داری به خودی خود به رهایی زنان منجر نخواهد شد و زنان نباید از مبارزه برای رهایی خود از کنترل مردان دست بکشند. بنابراین، اختلاف نظریه های فمینیستی در تعبیر فرودستی زنان است، و گوناگونی این نظریات نشان می دهد که فمینیست های متعلق به گرایش های مختلف جنبه های متفاوتی از زندگی زنان را مورد وجه قرار می دهند، پرسش های متفاوتی طرح می کنند، و طبعاً به نتایج متفاوتی می رسند.

رادیکال فمینیست ها ستم بر زنان را مسئله پی اصلی و بنیادین می دانند. پدیده مردسالاری، یعنی نظام پیچیده سلطه مردانه که بر تمام جنبه های زندگی فرهنگی و اجتماعی غلبه دارد از تاریخ فراتر می رود. تمامی زنان صرف نظر از تفاوت های تاریخی، فرهنگی، طبقاتی یا نژادی تحت ستم اند. خانواده که زنان را به بردگی جنسی و مادر شدن وا می دارد و اختیار بدن ایشان را به مردان می دهد ابزار اصلی ستم بر زنان است. البته رادیکال فمینیست ها تفاوت های زیستی میان مردان و زنان را به کلی انکار نمی کنند، و تنها نسبت به تعبیری که از این

### **فمینیسم: برابر خواهی یا احقاق حقوق زنان<sup>5</sup>**

زنان نیمی از نوع بشر را تشکیل می دهند اما جامعه دیدگاهی نسبتاً نا برابر و نا مساوی به زنان و نقش آنان در جامعه داشته و دارند. پاسخ به این نا برابری ها و این که نمی توان شاهد بی طرفی باقی ماند در چند دهه اخیر باعث پیدایش نوعی نظام تفکری و نظریه های جامعه شناختی در باب زنان و موقعیت و نقش آنان در جامعه شده است به نام نظریه فمینیسم کار در جامعه سرمایه داری چیزی است که توسط مردان انجام می گردد دسترسی زنان به پول فقط از طریق شوهرانشان امکان تحقق پیدا می کند. بسیاری از مردان نائل آمدن زنان خود را به وضعیت افراد حقوق بگیر با سوء ظن نگاه می کنند چون پول به معنای برخورداری از قدرت استقلال است. از آنجا که کار زن در برداشت های متداولی که از مفهوم کار وجود دارد نمی گنجد به طرز اسرار آمیزی تبدیل به چیزی می شود که اصلاً کار به حساب نمی آید. زنی که در خانه به سر می برد زنی که می تواند کاری انجام نمی دهد، در حالی که از

---

1. جامعه شناسی زنان، پاملا آبوت رکلر والاس، ترجمه منیژه نجم عراقی

5 - جامعه شناسی زنان، پاملا آبوت رکلر والاس

برآوردی که از کار زنان خانه دار انجام گرفته نشان داده است که این قبیل زنان با داشتن بچه و بدون شغل خارج از خانه هفته ای هشتاد ساعت کار انجام می دهند. زنان دیگری که با داشتن بچه در خارج از خانه هم به کار اشتغال دارند علاوه بر آن پنجاه ساعت نیز در خانه کار می کنند. عدم شناسایی کار زنان در خانه به عنوان کار سبب می شود که آن ها ابداً نتوانند به عنوان یک گروه ارزشی برای خود احساس کنند. ماهیت خاص شرایط زن بودن به حفظ این وضع کمک می کند. هر چند زنان می توانند از جهات اخلاقی و معنوی ارزش خود را مورد تأیید قرار دهند اما این ایستادگی صرفاً در حد مقاومتی دفاعی باقی می ماند.

کار منزل نه فقط مشمول برداشت اقتصادی متداول نمی شود بلکه مادیت بالفعل این نوع کار، آن را به یک معنای دیگر نیز غیر قابل رؤیت می کند. به نظر می رسد که مردها عموماً انجام شدن این کار را نمی بینند و در برگشت به خانه توجهشان به کمبودها و چیزهایی است که انجام نگرفته است.

دامنه کار منزل سراسر هستی زن خانه دار را در بر می گیرد و فقط بیماری او یا تعطیلاتش وقفه ای در این گستره به وجود می آورد. فضای آن تمامی فضای عمر یک زن است و زن سر کار نمی رود بلکه بیدار می شود که کار کند. خانه همان کار است و کار همان خانه. کار در منزل در نظام سرمایه داری با آن که کار بدون مزد و کار غیر تولید به خاطر این که خارج از بازار داد و ستد تجاری قرار دارد است که به فرودستی زنان کمک می کند.<sup>6</sup>

فعالیت هایی که یک زن به ازای دریافت دستمزد انجام می دهد فقط اهمیت درجه دوم دارند. از آنجا که ایدئولوژی نان آور بودن مردی که زن و بچه به او بستگی دارند از دیرپا پابرجا بود. سهم زنان در اقتصاد از نظر آماری برجستگی کمتری پیدا کرده است. در سال 1851 منع اشتغال زن شوهر دار و کودکان در کارخانه شروع شد و تا جنگ جهانی دوم زن شاغل « قابل رؤیت » زنی بود که مجرد باشد. زمانی اعتقاد بر این بود که ازدواج بیشتر زنان به معنای جدایی همیشگی از اشتغال توأم با دریافت مزد می باشد. تصویر موقعیت اقتصادی در گزارش «بیوریچ» که بعداً مبانی قانون تأمین اجتماعی در دوران بعد از جنگ قرار گرفت به گونه ای دیگر بود. طبق گزارش او تنها اقلیت کوچکی از زنان شوهر دار به مشاغل استخدامی اشتغال داشته و بیوریچ زنان متأهل خانه دار را طبقه ای خاص و طبقه ای وابسته در نظر گرفت و به آن ها توجه کرد تا به جای آن که سهمی کامل در قبال جامعه و خانواده بر عهده گیرند ترجیح بدهند که به کارکرد شوهرانشان متکی باشند. بدین ترتیب فکر نان آور بودن مرد به ترتیب گسترده تر تأمین اجتماعی سال های پس از جنگ در انگلستان منتقل شد و به صورت جزء جدایی ناپذیر از آن درآمد.<sup>7</sup> بنابراین امتناع از پذیرفتن زن به عنوان حامیان اقتصادی برخی خانواده ها به خصوص آن هایی که هر کدامشان یک مرد بالغ را نیز شامل می شوند وسیله ای است برای این فکر که دستمزدهای زنان باید پایین تر از مردان باشد، چرا که گویا یک زن یا برای تأمین شخص خودش کار می کند و یا درآمد او فقط مکمل دستمزد مرد خانه به حساب می آید. نظام تأمین اجتماعی انگلستان بر پایه نگهداشتن فکر نان آور بودن مرد و در نظر گرفتن زن به عنوان همسر خانه دار و نه فقط از استثمار اقتصادی زنان بلکه از پدر سالاری نیز فعالانه حمایت می کند.

---

1. پیتر و رسل، جامعه شناس، ترجمه حسن پویان  
1. همان

## بحث و نتیجه گیری

در انتها می توان نظریه های گوناگون فمینیست را به سه دسته اصلی تقسیم نمود .

### نظریه های بنیادی فمینیستی به سه دسته تقسیم می شوند:<sup>8</sup>

1. نظریه های تفاوت جنسی
2. نظریه های نابرابری جنسی
3. نظریه های ستمگری جنسی

### نظریه های تفاوت جنسی

بر این اساس استوارند که جایگاه و تجربه زنان در بیشتر موقعیت ها با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت ها تفاوت دارد. با توجه بر این واقعیت بررسی هایی که انجام می شود بر جزئیات این تفاوت تأکید دارند. این تبیین تفاوت ها عمدتاً در سه بخش عمده زیر قرار دارند:

- 1) تبیین های اجتماعی- زیستی تفاوت زنان با مردان
- 2) تبیین های نهادی تفاوت جنسی
- 3) نظریه های اجتماعی- روان شناختی تفاوت جنسی

### نظریه های نابرابری جنسی

جایگاه زنان در بیشتر موقعیت ها نه تنها متفاوت از جایگاه مردان بلکه از آن ها کم بهتر ( کم ارزش تر ) و با آن نا برابر است.

4 نوع تبیین از نابرابری جنسی شده است که عبارتند از:

- 1) تبیین های فمینیستی لیبرال از نابرابری
- 2) تبیین های مارکسیستی معاصر
- 3) تبیین های مارکسیستی از نابرابری
- 4) تبیین های مارکس و انگلس.

این نظریه پردازان موقعیت زنان را بر حسب نظر فمینیسم لیبرال درباره ساختارهای فرصت نابرابر و ملاحظات مارکسیستی درباره جایگاه زن به عنوان بخشی از یک نظام استثمار پیچیده طبقاتی در نظر می گیرد. در این نظام زنان به خاطر جنسیت و نیز جایگاه طبقاتی استثمار می شوند و گاه زنان دیگر را استثمار می کنند.

### نظریه های ستمگری جنسی

این گروه معتقدند زنان علاوه بر نابرابر بودن و تفاوت داشتن از مردان تحت ستم نیز قرار دارند. یعنی تحت قید و بند، تابعیت، تحصیل، سوء استفاده و بدرفتاری مردان به سر می برند. این نظریه پردازان ستمگری جنسی را بر حسب نظریه های روانکاوانه ای تبیین می کنند که بنا بر آن مردها برای رسیدن به هدف های عمیق روان شناختی \_\_\_\_\_شان \_\_\_\_\_ گونه ای فطری نیاز به تحت انقاید در آوردن زنان دارند. گروهی در تبیین پدیده ستمگری پاسخی فمینیستی رادیکال

8 - سایت اینترنتی باشگاه اندیشه <http://bashgah.net/pages-4149.html>

#### منابع :

1. پیترو رسلې، جامعه شناس، ترجمه حسن پویان، جلد دوم، انتشارات چاپخش، 1373
2. جامعه شناسي زنان، پاملا آبوت رکلر والاس، ترجمه منیژه نجم عراقی، چاپ اول، 1380، تهران، نشر نی.
3. دکتر عباس تیموری آسفیچی ، مجله علوم اجتماعی فصل نو ، شنبه، ۱۵ مهر ۱۳۸۵ - سال دوم - شماره 47
4. سایت اینترنتی باشگاه اندیشه <http://bashgah.net/pages-4149.html>
5. چیستی فمینیسم (درآمدی بر نظریه‌ی فمینیستی) کریس بیسلی، ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان ، چاپ اول، 1385، 391 ص
6. تاریخ فمینیسم ، میشل ریوسارسه، مترجم عبدالوهاب احمدی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول، 1385 ، 200 ص